بسم الله الرحمن الرحیم

# بحث چهارم حقیقت تفسیر متن

خوب ما با توجه به اینکه بحثمان کمی در باب مباحث هرمنوتیک توسعه پیدا می‌کند همان‌طور که دیروز هم دوستان پیشنهاد داشتند این بحث چهارم را درواقع همان حقیقت تفسیر متن داریم که بعضی از مباحث هرمنوتیک را در آن تجزیه و تحلیل می‌کنیم تقسیم‌بندی را اصلاح می‌کنیم این می‌شود چهارم ... بله حالا قبلی عوض می‌شود من در حقیقت در ذهنم بود که انتظار از دین را چی کنیم محور قرار بدهیم و در مقدمه آن به چند تا بحث هرمنوتیک اشاره بکنیم این تصمیم اولیه خودم بود ولی خوب تردید هم داشتم که چقدر بخواهیم بسط بدهیم و این بحث سر بگیرد دیگر خودش مستقل خواهد شد این بحث مقدمه‌ای که بحث بسیار مهم و اساسی هم هست و انتظار از دین می‌آید جزء مباحث ششم هفتم در هفته آینده انشاءالله کتاب‌هایی را طبعاً معرفی کردیم که یک دور مطالعه بکنید و اجمالاً از آن مباحث مربوط به هرمنوتیک اطلاعات بهتری به دست بیاورید ما البته اگر می‌خواستیم هرمنوتیک را بحث بکنیم قاعده‌اش این بود که یکی دو تا از کتاب‌ها را متن قرار بدهیم بعد بیاییم حدود هفده هجده نظریه که در باب هرمنوتیک هست را متفکرانی که اینجا وجود دارند جداجدا هر یک از این‌ها را مورد بحث قرار بدهیم و تجزیه و تحلیل و تا حدی که امکانش هست که آن کار را نمی‌توانیم با بحث و تفصیل و گسترش وارد بشویم.

# چشم‌انداز کلی از هرمنوتیک

آنچه ما در اینجا واردش می‌شویم در حقیقت یک چشم‌انداز کلی است از هرمنوتیک و نحله‌هایی که به‌نوعی نسبت در فهم پیدا کرده این بیشتر آن چیزی است که مورد توجه است.

## مقدمه

### جایگاه معرفت و شناخت در فلسفه

در حقیقت من به‌عنوان مقدمه باز علاوه بر آن نکاتی که دیروز عرض کردم این نکته را هم عرض بکنم ببینید ما در اندیشه چهار پنج قرن اخیر غرب این به‌عنوان مقدمه مقدماتی که دیروز عرض کردیم یک مقدمه‌ای هم امروز عرض می‌کنیم در غرب یک اتفاق جدیدی که رخ داد در باب فلسفه این را من اول عرض می‌کنم و بعد از آن یک استفاده‌ای می‌کنیم وامی می‌گیریم برای اینکه وارد بحث زبان و این‌ها بشویم ببینید آنچه در عالم فلسفه بیشتر مطرح بود در تفکر نحله‌‌های مختلف فلسفی تا قبل از اتفاقی که بعد از دوره رنسانس اتفاق افتاد این بود که فلسفه کارش شناخت هستی است چاره‌ای نیست که من این نکات را در مقدمه عرض بکنم کار فلسفه شناخت هستی است و اگر به مباحث معرفت هم پرداخته می‌شد به‌عنوان یکی از مظاهر هستی و وجود ذهنی به آن پرداخته می‌شد یعنی در حقیقت سابقه تاریخی فلسفه این است که فلسفه بیشتر به هستی می‌پرداخت و یکی از مظاهر هستی هم را وجود ذهنی می‌دانستیم وجود را تقسیم می‌کردیم وجود عینی و وجود ذهنی تقسیم وجود بود یکی هم در هستی‌شناسی ... بحث معرفت مطرح می‌شد یکی هم در بحث کیفیات نفسانیه بحث علم مطرح می‌شد این دو موارد بحث شناخت که در فلسفه مطرح می‌شد در این دو جا و چند جای دیگر فلسفه مبحث شناخت به‌عنوان یک مبحث مستقل با آن شکلی که بعدها مورد توجه قرار گرفت خیلی بد نمی‌شد بله در ضمن مباحث فلسفه در این امر پرداخته می‌شد شما وقتی که به کتاب‌های ارسطو افلاطون کندی ملاصدرا خواجه نصیر دیگران همه فلاسفه حالا چه غربی چه شرقی نگاه بکنید می‌بینید فلسفه همان هستی‌شناسی است هستی‌شناسی حالا بحث‌های معرفت و شناخت علم و این‌ها مطرح می‌شود این رویکرد سنتی بود که در فلسفه وجود داشت این یک رویکرد است که مباحث معرفت و شناخت در ذیل مباحث هستی‌شناسی و انسان‌شناسی مطرح می‌شد کار اصلی فلسفه هستی‌شناسی و انسان‌شناسی بود و مباحث شناخت و معرفت و علم و آگاهی در ذیل مباحث وجود مطرح می‌شد حالا در وجود ذهنی مطرح می‌شد در مقولات عشر مطرح می‌شد در علم نحو مثلاً مطرح می‌شد بخشیش هم در الهیات به معنای خاص مطرح می‌‌شد در علم خدا مباحث مربوط به شناخت و معرفت عین مباحث وجود و هستی و این‌ها مطرح می‌شد می‌گفتیم که در وجود ذهنی یک بخشی از مباحث علمی آنجا مطرح می‌شد یک بخشی در مقولات عشر ... مطرح می‌شود که طیف نفسانی و ربانی ... هم اقسامی دارد یک قسمتش هم می‌آید در علم الهی مطرح می‌شد و امثال این‌ها در چهار پنج جای از فلسفه که به صورت ضمنی مباحث شناخت و معرفتی مطرح می‌شد گرچه مباحث معرفت و شناخت مهم و این‌ها می‌پنداشتند حرف‌های خیلی مهمی هم داشتند ولی در ذیل فلسفه هستی‌شناسی مطرح می‌شد و در این رویکرد کاشفیت علم و حکایت‌گری علم از خارج این امر مسلمی پنداشته می‌شد و البته تحلیل‌هایی هم ارائه می‌دادند که چطوری ذهن ما و شناخت ما عالم خارج را کفایت می‌کند البته نمی‌گفتند که غلط نیست در شناخت ما نه حتماً شناخت ما گاهی اشتباه می‌شود ولی به‌هرحال علی‌الاصول دستگاه شناختی بشر می‌تواند حقایق عالم و خارج را اکتشاف بکند.

پارازای نمی‌دانم یک گفتمان مثلث بر تخطئه‌‌های قبل از دوره جدید غربی باشد که اصولاً ذهن بشر دستگاه کشف کننده‌ای است که علی‌الاصول می‌تواند تمام واقعیت را نشان بدهد حالا یک بخشش در حوزه خود علم انسان به خودش است که علم حضوری است و بعد می‌شود علم حصولی و یک بخشیش هم مربوط به جهات بیرون است که معرفت انسان می‌تواند واقع را اصطیاد بکند کما هو، عدد الاشیاء کما هی، کار فلسفه هم این بوده که تلاش بکند از این دستگاهی که می‌تواند واقع را نشان بدهد هر چه بهتر استفاده بکند چون همیشه نمی‌گوید واقع را نشان بده اشتباه و مغالطه و غلط و خطای در فکر وجود داشته ولی علی‌الاصول ذهن و معرفت می‌توانسته به خارج راه پیدا بکند این امر خیلی مسلم گرفته می‌شده در مقام تحلیل البته اینکه چگونه خارج را نشان می‌دهد مباحثی مطرح بوده که حالا در فلسفه و حکمت متعالیه در عرفان هم حرف‌های خیلی خوبی در اینجا مطرح می‌شد خوب مستقل کمتر مطرح بوده در تحولی که از زمان دکارت به بعد پیدا شد در غرب و بعد حرف‌های هگل و کانت و سایر متفکران غربی که موج جدیدی پیدا شد.

## تفاوت‌ اساسی دور جدید فکر و اندیشه بشر با ادوار قبل

یکی از تفاوت‌های اساسی این دور جدید فکر و اندیشه بشر با ادوار قبل این بود که بحث شناخت و معرفت برجسته‌تر شد بحث شناخت و معرفت به خاطر اهمیتی که پیدا کرد از آن حالت ضمنی فلسفی آمد بیرون اصلاً خودش شد محور فلسفه و یک بخش عمده فلسفه شد شناخت، معرفت‌شناسی که ... به آن می‌گویند معرفت‌شناسی و شناخت؛ شناخت اینکه ما دستگاه ذهنمان چگونه عمل می‌کند و معرفت ما چه جایگاهی دارد در کشف عالم خارج و حقایق بیرون. فلسفه معرفت گاهی فلسفه ذهن تغییر می‌کند.

این یک رویکرد جدیدی بود که بر اساس این مباحث علم و معرفت آن‌وقت جایگاه ممتازتری پیدا می‌کرد بلکه در بعضی از فلسفه‌ها اصلاً اصل کارشان و عمده کار فلسفه‌شان این شد که بیایند مباحث و شناخت را تحریف ... بکنند یک قسمت عمده بحث‌های... دکارت و هگل کانت هیوم و متفکرانی از این قبیل این به‌تدریج در فلسفه دنیای اسلام هم اثر گذاشت در حدی که می‌بینید در این دوره‌‌های معاصر مرحوم شهید صدر مرحوم مطهری و آقای مصباح و دیگران این‌ها می‌بینید که بحث‌های شناختی که تو فلسفه این‌هاست جایگاه مستقل و ممتازی پیدا کرد مرحوم شهید مطهری شناخت را نوشت مرحوم شهید صدر فلسفه ... را نوشتند

آقای مصباح در همین آموزش فلسفه اول آمده بحث معرفت و شناخت برخلاف آن رویکرد کلاسیک ما که بحث شناخت در وجود ذهنی و در کیفیات نفسانی و در علم خدا و در تضاعیف مباحث فلسفی مطرح می‌شد این‌ها آمده برجسته‌تر شد و مرحوم آقای مطهری مقالات متعددی در بخش‌های اصول و فلسفه روش رایجشان این است علی‌رغم اینکه بدایه و نهایه‌شان همان متد کلاسیک را دارد تنقیح همان روش کلاسیک است تقسیم‌بندی مباحث فلسفه است اما در روش رئالیسم اصول فلسفه و روش رئالیسم ایشان آن ادراکات و ادراکات اعتباری و بحث شناخت و این‌ها همه مقالات مختصی شد که به این امر پرداخت این نشان‌دهنده این است که در تاریخ تحول فقه فلسفی بشر در دوره جدید مبحث شناخت از اهمیت و محوریت بیشتری برخوردار شد به خاطر شبهه‌ها و مسائلی در اینجا پیدا شد این یک نقطه است که می‌بینیم که بحث معرفت و شناخت و علم در فلسفه‌‌های سنتی و ثابت یک بحثی بوده که گرچه آن را بسیار مهم می‌دانستند و حرف‌های بسیار مهمی هم راجع به آن زده‌اند اما خیلی از چیزهایش را متروک ... و مصور ... می‌گرفتند و حالت ظنی و تتبعی در ذیل مباحث قرار می‌گرفتند.

### جایگاه مباحث شناخت در دوره جدید

اما در دوره جدید از زمان دکارت به بعد آرام‌آرام مبحث شناخت از جایگاه و ارزش و عظمت بالاتری برخوردار شد یک نوع هویت مستقلی را برای خودش پیدا کرد و به‌تدریج هم در تقسیم‌بندی‌ها و رده‌بندی‌های جدید ما تو دنیای اسلام هم همان‌طور که متفکران از خودمان اشاره کردند می‌بینیم که جایگاه شناخت و معرفت را به آن یک استقلالی بخشیدند گرچه البته عمده آنچه در این تئوری آمده از همان نظریات ملاصدرا و دیگران استفاده کردند ولی به‌هرحال به آن نکات جدیدی هم بخشیده‌اند و جای مستقلی هم به آن داده‌اند این یک نوع تطوری است که در جایگاه معرفت و شناخت در اندیشه فلسفی رخ داده است من نمی‌خواهم بگویم که در فلسفه‌‌های قبلی ما مورد توجه نبوده نه مورد توجه بوده نمی‌خواهم بگویم تئوری‌های قوی نداشته‌اند داشته‌اند اما به‌طور مستقل کمتر این شکل از بسط را به آن می‌پرداختند وگرنه واقعاً فلسفه ملاصدرا را در عرفان در بحث‌های شناخت مباحثی مطرح کرده‌اند که الان هم من عقیده‌ام این است که حل مباحث شناخت بدون آن تئوری عرفانی و تطابق اعالم و این‌ها امکان ندارد ولی به‌هرحال این تطور در منزلت این مبحث و پرداخت به او و جایگاه او در فلسفه رخ داد.

این یک تفاوت اصولی است که به خاطر شناخت جایگاهش پس در بعد شناخت جایگاه بحث دین تطور پیدا کرد یک تفاوت اصولی که در بحث‌های معرفت‌شناسی و تکنولوژی ... جدید با شناخت ثابت پیدا شد این است که در فلسفه‌‌های قبلی اصل اینکه معرفت یک ابزار و آیین‌هایی است که در واقعیت دخالت ندارد و دستگاه دستگاه حکایت‌گر است این خیلی مسلم ... می‌شد و گاهی هم برایش استدلال می‌کردند اما اصل قضیه خیلی مسلم بود و گاهی استدلال در آن می‌کردند و گاهی هم تئوری و تحلیلی ارائه می‌دادند که چطور می‌شود ذهن با واقع منطبق باشد ولی انطباق ذهن با خارج این امر را خیلی مسلم می‌کردند و مبنای تفکر فلسفی چی بود.

### نقش بازیگری ذهن در مسئله شناخت

 در دوره جدید یک تفاوت جدی که پیدا شد این بود که حداقل در خیلی از تفکرات که ذهن ما این‌جور نیست که یک حکایت اگر محض باشد و بسیاری از تفکر‌های جدید در باب معرفت و شناخت می‌گفتند که ذهن یک آینه صاف و خالصی نیست که فقط ... طرف را نشان بدهد بلکه خود دستگاه ذهن و معرفت ما هم در مقام شناخت یک چیزهایی خودش را هم می‌آید بازیگری پیدا می‌کند و خودش هم چیزهایی را همراه می‌کند در مقام شناخت با آن تصورات و ... که پیدا می‌کند و ذهن دستگاه شفاف حاکی نشان‌دهنده محض نیست بلکه ذهن خودش هم چیزهایی دارد که اصلاً دخیل می‌کند در مقام شناخت در مقام شناخت ذهن خودش دخالت می‌کند و چیزهایی را می‌افزاید بر آن داده‌‌های محض خارجی این‌جور نیست که ذهن ما فقط داده‌‌های خالص را می‌گیرد بلکه آن علائم بیرونی که می‌آید با یک چیزهایی از ذهن اختلاط و امتزاجی ... پیدا می‌کند و معرفت و شناخت حاصل می‌شود مثلاً کانتر قائل به مقولاتی بود که می‌گفت این‌ها از قابلیت‌های خود ذهن است خیلی از این معقولات ثانیه که ما می‌گوییم او می‌گفت اصلاً این‌ها قالب‌های خود ذهن است مثلاً امکان و وجوب و این‌ها را می‌گفت که چیزی نیست که از بیرون بیاید این‌ها قالب‌های خود ذهن است که چیزها در این قالب ریخته می‌شود و لذا محصول شناختی ما حاصل جمع مختصات و داده‌‌های بیرونی به انضمام سرمایه‌هایی است که خود ذهن دارد و با آن آمیخته‌اش می‌کند ذهن اینجا دیگر حاکی محض نیست بلکه یک بازیگری است که خودش هم یک چیزهایی را اینجا می‌گذارد و با آن داده‌‌های بیرونی استنتاج ... پیدا می‌کند با آن داده‌‌های بیرونی و نتیجه‌اش می‌شود شناخت به‌این‌ترتیب حالا با تفاصیل متعددی که در اینجا وجود دارد یکی از مسائل جدید شناخت در دنیای جدید این بود که شناخت از آن حالت نشان دهندگی محض و ارائه حقایق مطابق با آن که در خارج و بیرون آمد نقش خود ذهن را دستگاه ذهنی در مسائل و دخالتش در معرفت و شناخت برجسته‌تر شد و همین بود که درواقع تفکر جدید فلسفی را به سمت نوعی نسبیت و نوعی عدم خروج در کشف از واقع منجر شد که البته ماها معتقدیم که اگر ... بخواهد برود جلو به یک فلسفه مطلق هم کشیده می‌شود این ببینید چون نمی‌خواهم وارد این بحث بشوم فقط مقدمه‌ای عرض کردم که هم بدانید:

اولاً جایگاه معرفت و شناخت در فلسفه قدیم و جدید یک تطور و تحول پیدا کرده؛

ثانیاً اینکه شناخت در فلسفه‌‌های کلاسیک ما حاکی و ارائه‌کننده محض واقع بود نه اینکه همیشه این‌جور بود ولی می‌توانست باشد نه در همه تفکرات در بسیاری از تفکرات قدیم این‌طور بود و در بسیاری از تفکرات فلسفی جدید مبحث شناخت از آن حالت ارائه حکایت‌گری مطلق و توانمندی ارائه واقع بیرون آمده و نوعی دخالت خود دستگاه ذهن در شناخت برجسته شده و درنتیجه نوعی نسبیت رواج پیدا کرده که به‌هرحال نسبیت در شناخت و معرفت یک امر خیلی جاافتاده‌ای است که امروز هم در خیلی از تفکرات فلسفی غرب.

این یک امری است که حالا در بحث معرفت و شناخت وجود دارد بعد از این بحث‌هایی که راجع به شناخت مطرح شد تفکر غربی یک قدم آمد جلوتر و بحث زبان مطرح شد.

# قالب‌های زبانی

تا حالا بحث این بود که شناخت ما این مفاهیم و تصورات ما با خارج چه نسبتی دارد بحث بعدی آمد روی مسأله زبان که اصلاً شناخت‌های ما همه در قالب‌های زبانی ریخته می‌شود بحث بعدی آرام‌آرام آمد بحث زبان مطرح شد و اینکه اصلاً زبان چقدر دخالت دارد در خود آن مفاهیم و این‌ها ما مفاهیم محض که نداریم همین فکر کردن ما هم در قالب‌های زبانی است و زبان خودش یک داستانی دارد کار را پیچیده‌تر می‌کند و لذا در این چند قرن نگاه بکنیم می‌بینید که از فلسفه وجود بیشتر آمده‌اند به سمت فلسفه معرفت و بعد در بحث معرفت آمدند به سمت فلسفه زبان و اینکه زبان اصولاً چه نقشی در شناخت دارد و دشواری‌هایی که در باب زبان هست مطرح شد که آن نسبیت را باز تقویت کردند با آن پیچیدگی‌هایی که در باب زبان وجود دارد آن‌وقت هم در فلسفه زبان هم در فلسفه تحلیلی که بیشتر به مباحث زبانی می‌پردازد هم در روان‌شناختی زبان در رشته‌‌های مختلف مباحث مربوط به زبان هم مطرح شد این امتداد پیدا کرد در آن موج نسبیت و شبهه‌ها و اشکالاتی که در باب معرفت بود به خود بحث زبان و این‌ها و آرام‌آرام ما آمدیم در ... به سمت متون.

# بحث متون

متون همان فراورده‌‌های معرفتی و زبانی بشر است که چیزهایی را ادا می‌کند بحث متون هم همین داستان را تقریباً دارد. دو تا رویکرد اینجا وجود دارد و بدون اینکه بخواهیم خیلی وارد رویکرد‌های ریز هرمنوتیک بشویم گادامر چی گفت و مثلاً ... و مثلاً این متفکرانی که ده پانزده تا هستند و همه واقعاً متفکران ... و همین‌جوری می‌آید تا هرش و این‌ها؛

### تاریخچه مباحث شناخت و فلسفه زبانی

این‌ها درواقع که بیشتر هم قرن بیست است گسترده‌اش آن بحث‌های معرفت در تحول در مباحث شناخت از همان دوره دکارت شروع شد چند قرن قبل است و هگل و کانت و نمی‌دانم هیوم و امثال این‌ها کار کرده‌اند که اجمالاً اشاره‌ای کردم مباحث زبان‌شناختی و فلسفه تحلیل زبانی کمی قبل از این بحث‌های هرمنوتیک است و در قرن بیستم در اواخر قرن نوزده و قرن بیستم بحث مت خیلی اهمیت پیدا کرد و تفسیر متن اصل قصه هم نظیر همان بحث معرفت اینجا تکرار شد چطور در معرفت دیدگاه‌هایی پیدا شد که ما شناخت محض نداریم دستگاه ذهنی ما در مقام شناخت خودش هم دخالت می‌کند و لذا نمی‌شود هیچ محصولی در شناخت پیدا بکنیم که بگوییم این آئینه تمام نمای خارج است نه همه متن‌های ذهنی داده‌‌های خارجی با یک سرمایه‌‌های ذهنی امتزاج پیدا کرده شده حاصلش این‌که دیگر نمی‌تواند واقع نمای محض داشته باشد داده‌‌های ذهنی ما در آن اثر داشته یعنی سرمایه‌‌های ذهنی ما در این اثر داشته این سرمایه‌‌های ذهنی سرمایه‌‌های ثابت یکسان است در حقیقت بشر مثل آن مقولات کار یا نه آن سرمایه‌‌های ذهنی آدم‌ها متفاوت هم هست خوب عده‌ای می‌گویند ذهن هر کسی سرمایه‌‌های متفاوتی هم دارد که در شناختش دخالت دارد در متن هم همین داستان تکرار شد آنجا هم دو تا رویکرد وجود دارد:

### تطابق گفتار و نوشته با قصد مؤلف در رویکرد کلاسیک

یک رویکرد کلاسیک سنتی که همان مبنای اصول و اجتهاد ماست تفسیر ماست فقه ماست فقه الحدیث ماست تفسیر متون مقدس است تفسیر کتاب‌های دیگر ادبی و هنری است این رویکرد کلاسیک سنتی همانی است که دیروز عرض کردم می‌گوید که این رابطه این گفتارها و نوشته با آن قصدی که مؤلف داشته گوینده داشته یک رابطه تطابق است و علی‌الاصول می‌تواند این متن شما را به یک معنای ثابت واقعی برساند همان‌طور که در باب معرفت گفته می‌شد که رویکرد قدما این بود که این زید غائب که تو ذهن شماست این تصویری که تو ذهن شما از این اتاق است این واقع را نمی‌تواند تطابق بکند و حکایت‌گری بکند انطباق ذهن و عین.

همین‌طور در اینجا یک رویکردی است که انطباق متن با مراد متکلم با آن معنای مقصود متکلم این امکان‌پذیر است این متن‌ها این سخنرانی که شخص می‌کند یا این کتابی که نوشته و متن‌هایی که در دست ما هست علی‌الاصول می‌تواند منطبق باشد با آنچه مراد متکلم است این رویکرد این‌جوری است.

### عدم تطابق گفتار و نوشته با قصد مؤلف در رویکرد جدید

 در رویکرد‌های مقابل و جدیدش که در قرن بیستم توسط گادامر و نمی‌دانم عده‌ای از بزرگان این‌جوری پایه‌ریزی شد شناخت رویکرد جدید شناخت گفتند که نه اینجا ما در متن نمی‌شود از طریق متن به آن اراده و مراد واقعی رسید به مراد واقعی نمی‌شود رسید بلکه همواره ما در مقام تفسیر متن یک چیزهایی خودمان از خودمان در این تفسیر می‌گذاریم.

# جمع‌بندی بحث شناخت

در حقیقت بنا بر آنچه عرض کردیم ما در بحث شناخت یک رویکرد این بود که شناخت کامل و منطبق بر واقع داریم یک دیدگاه این بود شناخت منطبق بر واقع نداریم در متون هم این‌جوری است در تفسیر متن با فهم و تفسیری از متن می‌توانیم پیدا بکنیم که خالص باشد و مطابق با اراده مؤلف و دارای هسته ثابت باشد این یک دیدگاه است این دیدگاه، دیدگاه رایج و متداولی بوده که از قدیم هم بوده خوب ادعای کلیت نمی‌شد که ما در فهم تفسیر متن همیشه درست به واقع می‌رسیم واقعی وجود دارد از معنا و مراد متکلم و ما به آن می‌رسیم ولی علی‌الاصول این امکان داشته در مقابل دیدگاه‌های دیگری که اینجا فهم از ... مطابق واقع نداریم و در مقام فهم ما از خودمان هم بازیگری داریم و چیزهایی خارج از متن و اراده شخص وجود دارد که در مقام فهم متن دخالت دارد و بدون آن امکان‌پذیر نیست نمی‌خواهیم بگوییم باز هم ... می‌کنم آن‌هایی که دیدگاه کلاسیک داشتند در بحث شناخت و انطباق شناخت بر واقع را می‌گفتند می‌شود نمی‌گویند همه جا این‌جور است ولی می‌گویند می‌شود علی‌الاصول ذهن ما واقع را درست نشان بدهد اینجا هم همین‌طور است نمی‌خواهیم بگوییم که همه تفسیر‌های ما از تفسیر به رأی و پیش‌داوری‌ها و پیش‌فرض‌ها و تأثیر داده‌‌های دیگر و اطلاعات دیگر در شکل‌دهی به این بی نقش است نه خیلی جاها است که واقعاً آن تفسیر‌های ما تفسیر محض نیست اما علی‌الاصول می‌شود تفسیر خالص و نابی به دست آورد که آن معنای واقعی عند المتکلم را نشان بدهد علی‌الاصول می‌شود و در نقطه مقابلش این دیدگاه جدیدی است که می‌گوید نه علی‌الاصول چنین چیزی امکان ندارد و درواقع تفسیر ما از متن دسترسی به مراد متکلم و یک معنای ثابت نمی‌تواند پیدا بکند حالا با بیان‌های مختلفی که وجود دارد مثلاً حرف‌هایی که گادامر می‌زند این است که می‌گوید که رابطه ما با متن رابطه پرسش و پاسخ است ما با یک پیش‌فرض‌ها و سرمایه‌هایی در خودمان وجود دارد که وقتی که با یک کتابی و متنی و گزاره‌ای روبرو بشویم بر اساس آن‌ها ما یک چیزی به ذهنمان می‌آید یک سؤالی مطرح می‌کنیم یک جوابی از متن می‌گیریم بعد می‌بینیم که یک جایش جور نیست می‌آییم یک کم تغییر می‌دهیم و همین‌جور می‌شود قرائت‌های مختلف و تفسیر‌های مختلف را ارائه داد ولی همه تفاسیر ما همه فهم‌های ما از متن در یک چهارچوب‌هایی قرار دارد که این چهارچوب‌ها از خود ... متن گذاشته می‌شود در مقام فهم و شناخت ببینید الان که من دارم سخن می‌گویم درواقع هرکدام از شماها بر اساس نوع اطلاعات و انتظارات و مفاهیمی که دارید یک نوع برداشتی از این سخنان خواهید داشت امکان اینکه شما از همین جلسه‌ای که هستیم در اینجا بگوییم که یک معنای ثابتی وجود دارد که امکان کشف آن به صورت خالص و ناب هست می‌گوید نه این‌جور چیزی وجود ندارد بشر در دام‌هایی گرفتار است که هر کاری بکند از آن دام نمی‌تواند بیرون بیاید شما هرچقدر هم تلاش بکنید اصول بخوانید منطق بخوانید واژه‌ها را از لغت بگیرید چنان چنان چنان آخرش شما نمی‌توانید به یک تفسیر ناب و به یک قرائت درست مطلق برسید همه این قرائت‌ها برداشت‌های شما قرائتی است و نسبی است این قرائت‌ها که گفته می‌شود با اجتهادها فرقش همین است گاهی ممکن است افراد ساده‌انگاری بکنند بگویند این قرائت‌هایی که امروز گفته می‌شود ما قدیم اجتهاد داشتیم انواع اجتهادها را داشتیم و این با آن فرق دارد دو سه تا فرق اصلی دارد در اجتهادها فرق اصلی‌اش این است که ما در اجتهاد می‌گفتیم علی‌الاصول می‌تواند یک اجتهاد درست باشد و وجود دارد یک اجتهاد درست ... هم خطاست یا اینکه همه‌اش هم اگر خطا هست بالاخره امکان یک برداشت درست وجود دارد اما در نظریه قرائت‌ها می‌گوید اصلاً امکان یک قرائت وجود ندارد این قرائت‌ها همه در عرض هم هستند البته نمی‌خواهیم بگوییم که قرائت‌ها همیشه هم در عرض هم هستند گاهی قرائتی از قرائت دیگر بهتر است نمی‌خواهیم بگوییم هر نوع اجتهاد و تفسیر متن درست است نه باید در یک چهارچوب‌هایی قرار بگیرد ولی آخر قضیه هم هر چه شما این قرائتت را درست‌ترش بکنید ابعادش را قشنگ‌تر تنظیم بکنیم آخرش این است که یک چیزهایی هم خود شما در اینجا از خود شما در شکل‌گیری فهم شما دخالت داشته این فهمی که شما از این خطبه نهج‌البلاغه یا از این درس پیدا می‌کنید این فهم ناب نمی‌تواند باشد این فهم همیشه فهم مشروب... است و این عیب هم نیست این طبع چی هست گادامر... می‌گوید که من نمی‌گویم این خوب است یا بد است می‌گوید من دارم تفسیر می‌کنم می‌گویم در مقام شناخت متن و تفسیر متن ما همیشه تو این چهارچوب‌ها داریم حرکت می‌کنیم نمی‌توانیم خودمان را از این چهارچوب بیرون بیاوریم این چیزی است که بخصوص حالا تو آن فصل گادامر ... اگر کتاب‌هایی که چی کردند یک دور مطالعه کنید این را می‌بینید که ادله و این‌هایش را بعداً عرض می‌کنم این طبعاً می‌شود نتیجه این دیدگاه این می‌شود علی‌الاصول امکان دستیابی به یک معنای واقعی وجود ندارد برخلاف آن دیدگاه‌های قدیم ما که می‌گفتیم چنین چیزی علی‌الاصول امکان‌پذیر است این می‌گوید علی‌الاصول امکان‌پذیر نیست و رابطه ادیبانه مختلفی هم دارد می‌گوید رابطه مفسر با متن مثل دو تا هم بحث است می‌خواهند به یک مجهولی برسند او یکی می‌گوید او یکی می‌گوید همین‌طور در دادوستد با یکدیگر این نتیجه محصول تلاش دو نفری این‌هاست و رابطه خواننده با متن این‌جور رابط‌های است با همین سرمایه‌هایی که دارد نمی‌تواند خودش را در یک کرسی بی‌طرفانه بنشاند او هم یک موضعی دارد انتظاراتی دارد پیش‌فرض‌هایی دارد با این بحث‌ها یا آن سرمایه‌ها وارد گفتگوی با متن می‌شود او پرسش می‌کند این جوابی می‌گیرد بعد می‌بیند که خوب این برداشت با آن قسمت دیگر متن جور نیست یک کم دیگر عوضش می‌کند و همین‌جور در ک دیالوگ و در یک حرکت دیالکتیکی و در یک دور حلقوی او می‌گوید او جواب می‌دهد او پرسش می‌کند او جواب می‌دهد و نهایتاً به یک نتیجه‌ای می‌رسند که این نتیجه نمی‌شود بگوییم که این نتیجه همانی است که درواقع هست یک چیز ثابتی تو این متن است و مؤلف هم همان را ارائه می‌دهد یقرب من وجه و یبعد من وجود این از حیث اینکه او دارد سؤال می‌کند و با او وارد این‌جور نیست که ناظر بی‌طرف باشد بلکه دارد تعامل می‌کند که به یک نتیجه‌ای برسد از این جهت دارد می‌گوید که فهم شما و تفسیر شما از یک گزاره و متنی که از دیگری صادر شده نمی‌تواند فهم نابی باشد این فهم در یک دیالوگ شما و متن پیدا شده با سرمایه‌هایی که شما در دست خود داشتید پیدا شده این دیدگاه کلی است که حالا در اینجا وجود دارد که به یک شکل دیگری دیروز هم گفتم حالا امروز هم مقدماتی به این ضمیمه کردم که جایگاه متن یک مقدار روشن بشود خوب حالا ما آنچه ما باید اینجا به آن بپردازیم دو سه تا محور بحث است که انشاءالله در آینده به آن می‌پردازیم یکی اینکه قائلان به این دیدگاه و رویکرد که البته در جزئیات مثلاً نوع حرف‌های... گادامر ... نمی‌دانم ... ... و امثال این‌ها با هم تفاوت‌هایی دارد آن تفاوت‌ها را حالا می‌گذاریم کنار اینجا آن‌ها برای ما مهم نیست اصل این نگاه که می‌گوید ما فهم ناب نداریم فهم ناب و تفسیر محض خالص بی‌طرفانه نداریم دو سه تا بحث ما اینجا داریم:

اینکه می‌گوییم بی‌طرفانه نداریم چه چیزهایی دخالت می‌کند چند تا عنصر است که در این فهم دخالت می‌کند و نمی‌گذارد فهم ناب باشد این یک بحث است یک بحث این است که چه ادله‌ای برای این مسأله وجود دارد و یکی هم ... آن‌ها که به‌این‌ترتیب انشاءالله در هفته آینده بحث می‌کنیم یکی اینکه چه عواملی است که می‌گوید دخیل است در متن بحث دوم ادله دخالت آن‌هاست و بحث سوم متن ... آن‌هاست که انشاءالله در هفته آینده.